

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۸ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۸۲

قصائد

- ۷۸ -

ادامه قصیده مدح علی عسکر خان

نه شود فرسوده نقشش، از تصاریف شهور
وهم پرسید از خرد، کاین نقش زیبا چیست؟ گفت:
تا بدیدم آن نگین، صد بار آمد بر زبان:
هان و هان ای دل بیا بنگر برین خط شریف
این نه خط، بل نقش پروین است بر ماه منیر
اخری چند اند، باهم کرده در برج اقتران^۳

نه شود پژمرده رنگش، از تحاویل سینین
در میان حوض کوثر، فرقه ای از حور عین
بر چنان کلک و چنین خط، صد هزاران آفرین
گر ندیده ستی، که از کهبرگ^۱ روید، یاسمین
این نه خط، بل عکس نسرين است بر ماء معین
گوهری چند اند، باهم گشته در درجی قرین

^۱ شبخوره
^۲ "کهبرگ": مخفف "کاهبرگ" است، که در معنای "برگ کاه" است و مراد از آن "قلم نئی" است؛ که قلم معمول آن روزگار بوده.
مصراع دربرگیر این لغت را "مصحح پورتال" در بالا این طور تصحیح کرده: «گر ندیده ستی، که از کهبرگ^۱ روید، یاسمین»
در حالی که همین مصراع در دیوان حاضر بدین شکل آمده است: «گر نه دیدستی که از کا برگ؟ روید یاسمین»

^۳ الف. قران

کاین عقیق کم بها، زو گشته یاقوت ثمین
کآفتاب از آسمان بر درگهش ساید، جبین
خرمن فضل و کمالش را عطارد، خوشه چین
پایه او بگذرد، از اوج چرخ هفتمین
تا مگر بخشد مرا از لطف، مثل آن نگین
کآنچنان گوهر بیخشد کس، به نظمی اینچنین
صد هزاران دُر فشانند هر زمانی،^۴ اینچنین
باش تا اسپ^۵ دهد ممدوح بر وی، بند زین
برده ای صد ره گرو از صد گدای رهنشین
سر برون آورده دندان تیز کرده، همچو سین
هر دو را سر پُر ز زخم و هر دو را دل پُر ز کین
گه طمع می گفت: بازوی خرد بر بند هین
شِحنه جود تو تا، که سر بر آورد، از کمین
این سخن تا گفت، شد دست خرد در آستین
خط بطلان در مقام علم خطاط یقین
آنچنان کُافتد به بطلان، کفر از برهان دین

باز از خبرت بپرسیدم ازو، این خط کیست؟
گفت: خط آفتاب آسمان علم و فضل
خان والا قدر عالیشان علی عسکر، که هست
گر بیابد دولت شاگردیش، تیر سپهر
با خرد گفتم، که چون بینی؟ بگویم^۶ مدحتی
بانگ برزد بر منا، کای ابله نادان خموش
گفتم آری راست است این، لیک ابر کلک او
گفتم^۷ ای بیشرم، تو دی اسپ کرده ستی طلب
سخت طماعی تو، کاندرا پهن میدان طمع
چون طمع این طعن بشنید از خرد، بهر جدال
الغرض چون دشمنان بر یکدیگر، آویختند
گه خرد می گفت: زنجیر طمع بگشای هان
من گشاده گوش و دل بر هان و هین این و آن
با خرد گفتا، که بس کن هر دو را من ضامنم
تا که شد از بهر دفع شبهه، بر لوح گمان
باد باطل از بقای تو، گمان انتقال

دشمنت را زین دو هریک خواهد از پست و بلند

یا فرار از دار منزل باد، یا زیر زمین

۴ الف. حیرت
۵ الف. که سازم مدحتی
۶ الف. از جبین
۷ الف. گفت
۸ الف. اسپت دهد